

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هشتم، شماره سی‌ام، تابستان ۱۳۹۵، ص ۸۷-۱۱۲

رویکرد اخلاقی منظومه‌های بزمی خواجه‌ی کرمانی

دکتر حافظ حاتمی^۱ - زهرا میراحمدی^۲

چکیده

موضوع اساسی در حوزه نقد اخلاقی آثار هنری و ادبی، رابطه هنر و ادبیات با اخلاق است. مکاتب، جریان‌ها و نحله‌های ادبی، هنری و اخلاقی نیز هرکدام از منظری به این مطلب پرداخته‌اند. اگرچه رسالت اصلی آثار هنری و ادبی در مرحله نخست، اقتناع ذوق مخاطب است اما در بیشتر این آثار، تعهد ادبی و رسالت اخلاقی و دینی خالق آثار، محسوس و مؤثر است. باید اذعان کرد بسیاری از آثار ادبی ما هم به بیان عناصر، مؤلفه‌ها و مضامین اخلاقی پرداخته‌اند و این تنها مختص ادبیات تعلیمی و یا عرفانی نیست و در انواع دیگر از جمله ادب غنایی و منظومه‌های بزمی نیز به چشم می‌خورد. خواجه‌ی کرمانی شاعر بزرگ زبان فارسی نیز در آثار تعلیمی، حماسی، غنایی و از جمله منظومه‌های بزمی و دیوان خود به تناسب، مصادیق فضایل و رذایل اخلاقی را بیان کرده‌است. این پژوهش قصد دارد به نقد اخلاقی منظومه‌های بزمی خواجه بپردازد.

^۱؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور شهرکرد hatami.hafez@pnu.ac.ir
^۲؛ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور فارس farzaneamirpour@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۵/۲/۲۳

تاریخ وصول ۹۴/۱۱/۱۱

واژه‌های کلیدی

ادبیات، شعر بزمی، رویکرد اخلاقی، خواجه‌ی کرمانی

۱- مقدمه و طرح مسأله

پیشینه دست‌بندی‌های گوناگون انواع ادبی، به نقد و بررسی آثار ادبی یونان و روم باستان برمی‌گردد. افلاطون شاعران را به آرمان‌شهر خود راه نمی‌دهد و از انواع ادبی تنها تراژدی را - که کاتارسیس دارد - می‌پذیرد. ارسطو در کتاب فن شعر به تقسیمات جزئی‌تر انواع ادبی می‌پردازد. ادب پژوهان مسلمانی چون جاحظ بصری و قدامه بن جعفر به اشعار مدحی، هجوی، حکمی و بزمی اشاره کرده‌اند. نورتروپ فرای، رنه ولک، تودورف، ملک الشعرای بهار و دیگر پژوهشگران معاصر، انواع حماسه، اسطوره، تراژدی، درام، کمدی و مانند آن را مطرح کرده‌اند و این‌ها همه نشان از گستردگی دامنه حوزه‌های ادبیات در شکل و ساختار و در موضوع و محتوا و نظایر آن دارد. ادبیات تعلیمی که خود به صورت تعلیمی - عرفانی، و عطفی - اخلاقی و علمی - آموزشی نیز مطرح است، از شاخه‌های ادبیات در تقسیم از منظر محتوایی است که هم می‌تواند در اشکال مختلف به صورت مستقل ظاهر شود و هم به صورت ضمنی و در حاشیه موضوعات دیگر گنجانده شود.

اخلاق از فروع مباحث تعلیمی و ارشادی است که در برخی مکاتب ادبی و هنری از جمله مکتب کلاسیسیسم، از اصول حاکم قلمداد شده است و در چنین مکاتبی آثاری که از نظر اخلاقی خوش آیندند، ارزشمندند. هم‌چنان‌که ویکتور هوگو و گروهی دیگر از بنیان‌گذاران و پیروان مکتب معروف رمانتیسیم، اصل آزادی هنر و به عبارتی «هنر برای هنر» را مطرح ساخته‌اند و بسیاری از جریانات کوچک و بزرگ ادبی هم‌چون پاراناسین‌ها، آن را پذیرفته‌اند.

در بسیاری از مکاتب ادبی و هنری نیز اصل استقلال اخلاق، ادبیات و هنر پذیرفته شده‌است. این یک موضوع برجسته و تأثیرگذار در نقد اخلاقی آثار ادبی است که رابطه اخلاق و ادبیات یک ارتباط طولی و افقی است. منظور این است که هنر به‌طور عام و ادبیات به‌طور خاص، گستردگی تام دارد و انتظار اصلی از آثار ادبی و هنری اقناع ذهن مخاطب و ایجاد تأثیر و فضای عاطفی و ذوقی است و از سوی دیگر، دامنه اخلاق محدود است و سخت در چنبره بایدها و نبایدهاست. در عین حال، تعهد اجتماعی و التزام اخلاقی ایجاب می‌کند که صاحبان این آثار، هنر را اسباب ترویج بی بند و باری و لجام گسیختگی اخلاقی نکنند و به هنجارهای اخلاقی مردم احترام بگذارند. با این توصیف و با توجه به کارکردهای متفاوت آثار نظم و نثر، نیاز به همه آنها احساس می‌شود.

در ادبیات فارسی هم می‌توان سروده‌ها و نوشته‌هایی چون سیاست‌نامه، قابوس‌نامه، بوستان و گلستان، حدیقه الحقیقه، نصاب الصبیان و مانند آن را معرفی کرد که با هدف آموزش موضوعاتی خلق شده‌اند و هم می‌توان به آثاری چون مثنوی معنوی، گلشن راز، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه و... اشاره کرد که صغه و جوهره اصلی آنها همین رویکرد؛ یعنی تعلیم برجسته‌تر است. البته این‌ها جدای از آثاری‌اند که با عنوان صناعات، فنون، معاجم، شرح اصطلاحات و مواردی از این دست تألیف شده‌اند که عنصر تخیل و ذوق ادبی در آنها کمتر دیده می‌شود. آثار ادبی در کلیت خود، از مؤلفه‌های ساختار، زبان، تصویر، موسیقی، مضمون، عاطفه و البته ده‌ها مورد دیگر به‌ویژه در ادبیات داستانی پرداخته شده‌اند و این‌ها به نظم اندام‌واره آثار کمک می‌کنند و نادیده گرفتن هرکدام از آنها در قبول کردن یا نکردن و روی آوری اقبال مخاطب تأثیر فراوانی دارد.

۱-۱- خواجه‌ی کرمانی، آثار و سبک ادبی

ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی کرمانی، متخلص به خواجه، از شاعران برجسته اواخر قرن هفتم و قرن هشتم هجری است. او مسلمانی متشرع و پای‌بند به اصول، به

دور از تعصب و یک‌جانبه‌نگری و در عین حال مقید به اخلاق و فضایل اخلاقی است. در مذهب- بر اساس آنچه در آثارش پیداست- شافعی مذهب است. او به بسیاری از علوم زمان و به‌ویژه علوم ادبی، دینی و نجوم آشنایی داشت و در ادب و عرفان بسیار بلند آوازه شد.

خواجو در عرفان پیرو فرقه مرشدیه کازرونیه است و ارادت او به شیخ ابوالحسن کازرونی مرشدی و امین الدین بلیانی زبانزد است. رضاقلی‌خان هدایت او را از مشاهیر عرفان دانسته است: «از مشاهیر ارباب عرفان و ایقان و از مداحان سلطان ابوسعید خان [بود] آخر ترک و تجرید گزید و به خدمت جمعی از مشایخ رسید؛ سر ارادت بر آستان جناب عارف ربّانی شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی نهاد و به مدارج حقیقت و طریقت او را مدارج دست داد» (هدایت، ۱۳۰۵: ۷۳). وی از مکتب عرفان و تصوف بهره‌ها برده است و بازتاب آن در سروده‌هایش به‌خوبی مشاهده می‌شود.

شاعری نسبتاً پر کار است، آثارش متنوع‌اند و در بیش‌تر حوزه‌ها طبع آزمایی کرده است. در منظومه‌ها، به استقبال شیوه نظامی رفته است و در زهد، تجرید و سیر و سلوک عرفانی، روضه الانوار و کمال‌نامه، در حماسه، سام‌نامه، گل و نوروز و همای و همایون و حتی در اخلاق و تصوف، گوهرنامه یا گهرنامه را سروده است. خواجو آثاری هم به نثر و صنعت مناظره دارد که رساله البادیه، سبع‌المثانی، رساله مناظره شمس و سحاب و مفاتیح‌القلوب از آن جمله‌اند.

فرصت شیرازی، صاحب آثار عجم و دیگران «او را نخل‌بند شعرا، ملک‌الفضلا و خَلّاق‌المعانی خوانده‌اند» (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۹۴۶/۱). ابوطالب‌خان در خلاصه الافکار نوشته است: «چون خواجو در تزیین الفاظ و ترکیب عبارات جهد بلیغ داشته است [افاضل عصر او را ملقب به نخل‌بند شعرا ساخته‌اند و مسلماً میان شعرا در تزیین الفاظ کم کسی چون وی بوده است» (خواجوی کرمانی، ۱۳۳۶: ۴۲).

چراغ دل از دانش افروختم به پیر خرد دانش آموختم
نیِ خامه‌ام نخل‌بندی نمود به نخل سخن سربلندی نمود
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۶۲)

رضازاده شفق، خواجو را در غزل مقلد سعدی می‌داند (ر.ک. رضازاده شفق، ۱۳۵۲: ۴۸۱) اما ذبیح الله صفا معتقد است: سبک سعدی را در غزلیات خواجو نمی‌توان مشاهده کرد و «او جزء دسته‌ای از شاعران است که غزل‌های آنان در سلسله تحول غزل میان سعدی و حافظ قرار داشته‌است...» (صفا، ۱۳۷۳، ج ۳/۲: ۹۰۲).
در برخی از قصاید شیوه خاقانی را اقتفا کرده‌است و در دو سه قصیده هم قصد برابری با امثال خاقانی و انوری را داشته‌است:

لاف خاقانی ز من در ملک معنی زان که هست گرمی بازار شمس از انوری رای من
(خواجوی کرمانی، ۱۳۳۶: ۶۰۱)

برخی از قصاید خواجو در منقبت امامان معصوم (ع) است و با وجود توصیف خلفای راشدین، قصاید غزایی در منقبت حضرت علی (ع) دارد. روح مذهب در اکثر اشعار او مشخص است و معانی حدیث و اخبار و تفسیر بسیار دارد. در قصاید عارفانه از سبک سنایی و عراقی پیروی کرده‌است. عشق و شیفتگی او به شاهنامه، فردوسی و فرهنگ و هنر ایران در مواردی ابراز شده‌است و در برابر مقام نظامی هم کمال فروتنی دارد (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۸ و ۷۱۴).

همان‌گونه که استاد غزل، حافظ شیرازی، طرز سخن خواجو را پسندیده‌است:
استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما دارد غزل حافظ طرز سخن خواجو
(حافظ، ۱۳۸۱: ۵۰۲)

از ویژگی‌های بارز سروده‌های خواجو، بازتاب و انعکاس آلام و دردهای جامعه و نقد رفتار و کنش حاکمان است که شاعر به‌خوبی از عهده آن برآمده‌است:

پرتال جامع علوم انسانی

تا چه دیوند که خاتم ز سلیمان طلبند
 خلق دیوانه و از محنت دیوان در بند
 یا چه گیرند که آزار مسلمان طلبند
 و این عجب تر که ز دیوان زر دیوان طلبند
 آسیایی که فتاده است و ندارد آبی
 دخل آن جمله به چوب از بن دندان طلبند
 (خواجوی کرمانی، ۱۳۳۶: ۲۲)

۱-۲- اخلاق، تعاریف و کلیات

در بادی امر، معنا و مفهوم خُلق و اخلاق هم در لغت و هم در اصطلاح ساده و بدیهی به نظر می‌رسد اما با توجه به گستردگی و داشتن وجوه و مصادیق مختلف، شناخت دقیق آن قدری با تأمل، حساسیت و ظرافت خاص همراه است. به همین سبب فرهنگ‌های لغت، منابع کلامی و تفسیری و نقدهای اخلاقی در مکاتب مختلف از همان ابتدا در شرح و بسط آن با چنین وسواسی روبرو بوده‌اند.

به هر حال اخلاق جمع خُلق است و خُلق در لغت، سرشت و سَجِیه است؛ اعم از سجایای نیکو و پسندیده، مانند راست‌گویی و پاک‌دامنی یا سجایای زشت و ناپسند، مانند دروغ‌گویی و آلوده‌دامنی. در بیش‌تر منابع لغوی، این واژه با خُلق هم ریشه‌شمرده شده است.

«خُلق زیبا، به معنای بهره‌مندی از سرشت و سَجِیه‌ای زیبا و پسندیده و خُلق زیبا به معنی داشتن آفرینش و ظاهری زیبا و اندامی موزون است» (آذربایجانی و دیلمی، ۱۳۸۵: ۱۵).

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف اخلاق می‌نویسد: «خُلق ملکه‌ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او بی احتیاج به فکری و رویتی و در حکمت نظری روشن شده است که از کیفیات نفسانی، آنچه را سریع الزوال بود، حال خوانند و آنچه را بطیء الزوال بود، ملکه گویند. پس ملکه کیفیتی بود از کیفیات نفسانی و این ماهیت خُلق است» (نصیرالدین طوسی: ۱۳۵۶، ۱۰۱).

اخلاق از بایدها و نبایدها تشکیل شده‌است و در جوامع گوناگون این بایدها و نبایدها متفاوتند. هر چند برخی از ارزش‌های اخلاقی و تربیتی حتی در مکاتب تربیتی دین‌ستیز نیز پذیرفته شده‌است. در جامعه اسلامی حُسن خلق و پای‌بندی به اخلاق اهمیت فراوانی دارد به گونه‌ای که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام هدف خود را از بعثت، اتمام مکارم اخلاقی بیان کرده‌است و اَتصاف به خُلُق و خوی عظیم و سعۀ صدر از خصایص آن حضرت و جانشینان اوست و از آموزه‌هایی است که اسلام بر آن‌ها تأکید کرده‌است. در حوزه اخلاق، ده‌ها مکتب اخلاقی بزرگ و کوچک و با آراء و اندیشه‌های متفاوت و ناهمگون وجود دارد که می‌توان از میان آن‌ها به مکاتب اخلاقی واقع‌گرای طبیعی و مابعدالطبیعی، لذت‌گرا و سودگرا، دیگرگرا و عاطفه‌گرا، قدرت‌گرا، تطوّرگرا، وجدان‌گرا، سعادت‌گرا و... اشاره کرد.

در مکاتب تربیتی و در بررسی ارزش‌شناسی و تربیت، مثلاً پندارگرایان ارزش را در ذات خود ابدی، مطلق و تغییرناپذیر می‌دانند. عمل‌گرایان بنیاد ارزش‌ها را بیش‌تر در فعالیت‌های فردی و اجتماعی جست‌وجو می‌کنند. واقع‌گرایان بر اصل و اساس ثابت ارزش‌های بنیادی توافق دارند و وجود ارزش‌ها را مستقل از فرد به شمار می‌آورند. ماده‌گرایان هم ارزش‌ها و شناخت آن‌ها را مبتنی بر تجربه و بر پایه ماده‌گرایی دیالکتیک می‌دانند و طبیعتاً اهداف ناشی از چنین نگرشی، خلاف ماهیت انسانی است. (ر.ک. ابراهیم زاده، ۱۳۹۲: ۲۶۰-۹۴). در مکتب تربیتی اسلام ارزش‌ها در موضوعات مربوط به اخلاق بررسی می‌شوند و هدف از تربیت اخلاقی، دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی و کمال انسان با الهام از تعالیم قرآن کریم است.

۲- اخلاقیات در منظومه‌های بزمی خواجو
موضوعات و مؤلفه‌های اخلاقی را می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی به فضایل و رذایل اخلاقی تقسیم کرد. پس از آن، مصادیق فضایل و رذایل اخلاقی در این منظومه‌ها مطرح

و بازتاب آن‌ها در ابیات و شواهد تجزیه و تحلیل می‌شود. از دلایل گزینش و محوریت آثار بزمی خواجه نیز تفاوت موضوع و یا سوژه است که به گونه‌ای ناسازواری و تضاد آن با مضامین اخلاقی آشکار است و هنر شاعر در به دست گرفتن افسار سخن و خارج نشدن از عفت کلام و حتی پوشاندن لباس زیبا و آراسته به تن ماجرای عشق و دل‌باختگی و عوالم مربوط به آن در چنین جاهایی به خوبی محسوس است.

۲-۱- فضایل اخلاقی

فضایل و سجایای اخلاقی به آن دسته از اخلاقیات گفته می‌شود که فرد از انجام آن‌ها لذت پایدار ببرد، جامعه آن را تکریم و ستایش کند و نتایج نیک بر آن‌ها مترتب باشد. با این توصیف، جنبه وجودی و ایجابی دارند و در مقابل آن‌ها رداییل، عدمی و سلبی‌اند. آن‌قدر مهم و برجسته‌اند که در معارف و معاریف، وظیفه علم اخلاق آگاهی به سیرت‌های فاضله و شیوه‌های ستوده و چگونگی به دست آوردن آن‌ها [دانسته شده است] تا [بدین وسیله] روان آدمی آراسته گردد (حسینی دشتی، ۱۳۷۹: ۲۰/۲).

۲-۱-۱- آداب سخن و رعایت ادب

آن‌قدر به بیان سخن در جایگاه خاص و پرهیز از اطناب ممل و ایجاز مخمل توجه شده است که رسالت علم معانی همین موضوع است. از سوی دیگر، از آداب سخن حفظ زبان و پرهیز از سخن نابه‌جا است و سفارش شده است که قبل از ادای سخن باید آن را سنجید زیرا کلام چون از دهان بیرون آمد، تأثیر خاص خود را می‌گذارد:

سخن باد است و چون باد ار زند دم	بگیرد در نفس اقصای عالم
و گر چون نافه بیرون افتد از ناف	شود پر بوی مشک از قاف تا قاف
و گر چون خور بر آرد بیرق از بام	رود تیغش ز حد شرق تا شام
چو حرف و صوت را با هم کنی یار	(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۶۵-۶۶۴)
	شود زین صورت آن معنی پدیدار

پژوهش‌های ادبیات تعلیمی
رتال جامع علوم انسانی

بدان اول که گویای سخن کیست چو دانستی بدان آخر سخن چیست
سخن بیخی است از جان نم کشیده به شاخ سدره و طوبی رسیده
سخن آینه‌ی مرد سخن گوست که گر نیک است و بد، صورت اوست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۲۹)

خواجو مردم را از پرحرفی و زیاده‌گویی که از آفت‌های زبان است و موجب آلودگی به دروغ و غیبت و انواع آن، باز می‌دارد و حتی نام باب پنجم کمال‌نامه را «در فضیلت خاموشی و خواص آن» نهاده است (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۴۹، ۲۸۰). هم‌چنین شاعر با آگاهی از اهمیت ادب در رفتار اجتماعی باب چهارم کمال‌نامه را «در فضیلت ادب و شرایط آن به تقدیم رسانیدن» نامیده است:

به ادب گوی هرچه می‌گویی و از ادب جوی هر چه می‌جویی
نفس امّاره را ادب می‌کن حاصل روح از او طلب می‌کن
(همان: ۱۴۵)

یکی از مصادیق ادب، رعایت احترام و ادب نسبت به پدر و مادر است که در مثنوی‌های خواجو به آن توجه خاص شده است. قهرمانان داستان‌های او وقتی به دیدار پدر می‌روند با احترام وارد می‌شوند و پدر را می‌ستایند:

به دیده خاک ره را کرد نمناک لب‌لب کرد از در دامن خاک
زمین بوسید کای عالم به کامت زمانه چاکر و گردون غلامت
(همان: ۵۰۴ و ۵۳۱ و ۳۲۵)

۲-۱-۲- اعتقاد به مرگ و معاد

اعتقاد به مرگ و معاد و جهان باقی و این که هر کس سرانجام مسئول و پاسخ‌گوی اعمال خویش خواهد بود، موجب گرایش فرد به اخلاق حسنه و به عبارتی متخلّق به اخلاق حسنه می‌شود. خواجو مسلمانی است معتقد به اصول جهان پس از مرگ و

آباتی نظیر: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبَقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۵۵/۲۶ و ۲۷). یا:
«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (۵۷/۲۹).

چه درویش مسکین چه صدر اجل زند چار بالش به صدر اجل
نماند جهان جاودانی به کس تسوی آن که جاوید مانی و بس
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۶۴ و ۱۵۸)

بنا بر همین اعتقاد از خدا می‌خواهد تا در زمان جان دادن ذکر توحید را بر زبان او جاری سازد:

در آن هول منکر توأم دست گیر که نبود برون از توأم دستگیر
به فریاد من رس که فریاد رس ترا دارم اندر دو گیتی و بس...
(همان: ۲۶۹)

با وجود این‌که مثنوی‌های گزینش شده بیش‌تر از نوع عاشقانه‌اند و طبیعتاً بیش‌تر به مجالس بزم و شادی اختصاص دارند اما خواجو هر جا مناسب بداند، به‌ویژه بعد از کشته شدن پادشاهان مقتدر یا قهرمانان، زبان به پند و اندرز می‌گشاید و مرگ را یادآوری می‌کند:

در این ره دگر نیستت برگ و ساز ره‌آورد ملک عدم توشه ساز
(همان: ۳۹۲)

۲-۱-۳- تواضع و فروتنی

مفهوم تواضع از منظر اخلاق این است که انسان خود را در برابر خدا و خلق خدا پایین‌تر از موقعیت موجود قرار دهد. ضد آن تکبر و بزرگ‌نمایی و فخر فروشی است که از صفات رذیله و مایه و اساس انحرافات فکری و عملی بسیار زشت است. از خود گذشتن و تواضع به درگاه الهی موجب تقرب می‌شود: چو مجنون شوی خود به لیلی رسی
ز صورت بیر تا به معنی رسی

پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ولی نقش خود گر نبینی نکوست
چو از خود گذشتی رسیدی به دوست
(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۸۹ و ۲۹۰)

و یا نمونه‌ی دیگر در گل و نوروز که مخاطب را به تواضع و دوری از تکبر در معاشرت با مردم دعوت می‌کند:

بر بیگانگان از خویش کم گوی
چو مرهم یافتی از ریش کم گوی
کسی را دیده مردم می‌شمارد
که چشم خویشتن بینی ندارد
چو زهره خویش را مستور خواند
سپهر پیر بر گاووش نشانند
اگر گوهر بود از سنگ عارش
کند دور زمانه سنگ سارش
از آن ابر آید از آفاق بر سر
که دریا را فزون داند ز گوهر
(همان: ۷۱۰)

ترقی در تواضع می‌دهد دست
بلند آن می‌شود کو می‌شود پست
اگر گردون تواضع می‌نمودی
چنین سرگشته در عالم نبود
زمین کو این طریقت می‌سپارد
درنگش لاجرم پایان ندارد
تواضع را کسانی نقش دانند
که بر اوضاع علوی رخس رانند
(همان: ۶۵۴ و ۶۸۹)

۲-۱-۴- نوع دوستی و دست‌گیری از مردم

یکی از اعمال اخلاقی در وجود آدمی توجه به هم‌نوعان به‌ویژه ضعیفان است. تا جایی که در کلام معصوم آمده است: «اگر کسی شب به صبح رساند ولی در اندیشه‌ی مسلمانان نباشد، مسلمان نخواهد بود» (نقل از کلینی، ۱۳۹۰: ۳/۱۳۹۰).

کسی را که دست دهد دست گیر
که فردا همان باشدت دست‌گیر
شه دادگستر فریدون بمرد
بین ای برادر که با خود چه برد
تو نیز آن‌چه کاری همان بدروی
چنان کامدی باز بیرون روی
(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۷۶)

خواجو در مثنوی روضه الانوار در همین مضمون می‌سراید:

پاس دل تنگ اسیران بدار و آرزوی جان فقیران برآر
 خاطر محنت زدگان شاد کن وز شب محنت زدگی یاد کن
 سوختگان را به کرم دست گیر بو که در آن سر شودت دست گیر
 (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۳ و ۶۴ و ۱۳۱)

۲-۱-۵- توجه به دانش و دانش اندوزی

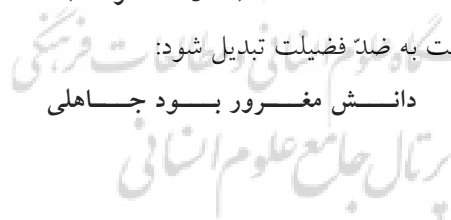
از دیدگاه امام محمد غزالی «خیر تمام‌ترین علم است و شرّ تمام‌ترین جهل... هیچ چیز از علم خوش‌تر نیست لکن نزدیک کسی که دل وی بیمار نبود» (غزالی، ۱۳۱۹: ۶۸۶). واژه علم بیش‌ترین اشتقاق را در قرآن دارد و در اخبار، احادیث و روایات هم به هیچ فضیلتی مانند علم و کسب آن اشاره نشده‌است. معمولاً قهرمانان کلیدی مثنوی‌های خواجو، به علوم زمان خود تسلط دارند. نمونه آن نوروز است که از شش سالگی به مکتب می‌رود و در ده سالگی به علوم زمان خود مسلط است:

ز بهرش مکتبی ترتیب کردند به فضل و دانشش ترغیب کردند...
 چو شد ده ساله زین نه لوح زرکار بیان می‌کرد راز هفت سیار
 (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۹۱)

مهرسب حکیم شخصیت دیگری است که به زیور علم و دانش آراسته است. پیروز شاه او را نزد نوروز می‌فرستد تا او را راهنمایی کند:

طلب فرمود و گفت ای دانش افروز به دانش عقل کل را دانش آموز
 به منزلگاه نوروز آشیان کن به اندرزش زبان را درفشان کن
 (همان: ۵۰۷ و ۵۰۸)

و سرانجام این که همین فضیلت ممکن است به ضلّ فضیلت تبدیل شود:
 غرّه به دانش مشوار عاقلی دانش مغرور بود جاهلی



دعوی دانش نه ز دانایی است لاف خرد موجب شیدایی است
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۹۰)

۲-۱-۶- حیا و عفت

علمای علم اخلاق فضایل را به چهار قسمت عمده تقسیم کرده‌اند و یکی از آن‌ها عفت است. عفت از تهذیب قوه شهوی حاصل می‌شود و حد وسط شره و خمود شهوت قرار می‌گیرد. «عفت نه آن بود که ترک شهوت بطن و فرج گیرند من کلّ الوجوه، بل آن بود که هر چیزی را حدی و حقی که بود، نگاه دارند و از افراط و تفریط اجتناب نمایند» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۲۵۶). قهرمانان اصلی مثنوی‌های عاشقانه خواجه‌ی کرمانی یعنی نرروز و گل و همای و همایون عقیف و پاک‌دامن‌اند. هرکدام فقط یک معشوق دارد که در آخر داستان به وصال آن موفق می‌شود. قبل از ازدواج هرکدام دیداری کوتاه با هم دارند و رفتارشان به دور از عفت نیست. البته نگرش یک راوی مسلمان و متشرع در خلق این‌گونه مجالس که ریشه هندی و یا ایرانی باستان دارند، روایتی بی‌طرفانه نیست.

فضیلت عفت در حکایت‌های میان‌پوندی مثنوی گل و نرروز متفاوت است. در حکایت وزیری محمد نام، وزیر با دیدن غلام زیبارویی عاشق او می‌شود. زن وزیر، شخصی به نام زین‌العابدین را نزد او می‌فرستد تا پند و اندرزش دهد:

رسولی را سوی سید فرستاد	که سید خواجه را بنگر چه افتاد
بگو کان تقوی و عصمت کجا رفت	کزینسان جمله بر باد هوا رفت
همین بود آن همه زهد و عفاف؟	دریغ آن همه ناموس و لاف

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۱۱)

وی چنان در دام عشق ناپاک و بی‌عفتی گرفتار است که نصیحت‌های سید را ترانه و فسانه می‌خواند. بالاخره جان خود را در راه بی‌عفتی از دست می‌دهد.

داستان دیگر حکایت میان پیوندی «بهزاد و پریزاد» است. در این داستان بازرگانان از بهزاد می‌خواهد با خانواده‌اش در کاروان آن‌ها وارد شود. باد نقاب از صورت پریزاد بر می‌دارد. بازرگانان با دیدن آن صورت زیبا دلش به جوش می‌آید؛ حيله‌ای می‌سازد. به بهزاد می‌گوید: زخم درد زایمان دارد؛ همسرت را برای کمک به او بفرست. بهزاد متوجه حيله و مکر بازرگان نمی‌شود. زنش را راهی می‌کند. بازرگانان در شراب او داروی بیهوشی می‌ریزد. وقتی بهزاد بی‌هوش شد، او را به صحرا می‌افکند؛ مهد پریزاد را به کشتی می‌برد و بر کشتی سوار می‌شود و می‌رود.

چو در ششدر فتاد و مهره کژ باخت به شش پنچی از آن پس حيله‌ای ساخت
جنیبت بر لب دریا دواندند به کشتی درنشستند و براندند
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۲۷)

اما داستان مهر و مهربان حکایت از عفت و پاکدامنی دارد. در این داستان مهر در مقابل خواهش و اصرار مهربان، خواستار پیوند زناشویی است:

... که گر داری چو بلبل برگ این شاخ میفکن بینوا غلغل در این کاخ
به کاینم به دست آرا توانی و گر نه کی دهد دست این معانی
(همان: ۵۵۳ - ۵۵۲)

خواجو شاعری محجوب و عقیف است. او در وصف زیبایی‌های معشوقکان و نیز توصیف عشق‌بازی عاشق و معشوق عنان قلم را از دست نمی‌دهد؛ با استعاره و کنایه سخن می‌گوید. گاهی توصیف‌های طولانی از عشق‌بازی‌های عاشق و معشوق دارد اما این حالات را چنان در پرده‌ای از تشبیه و استعاره می‌پوشاند که خواننده بیشتر مجذوب زیبایی‌های ادبی اشعار او می‌شود. مضاف بر این، خواجو مقالت دوازدهم از مقالات بیست‌گانه روضه الانوار را به «در عقل و حیا و کیفیت آن» اختصاص داده است؛ در این مقالت می‌گوید:

رتال جامع علوم انسانی

عقل و حیا جان و دل عالمند	مشعله افروز ره آدمند
حاجب چاوش سپاه تواند	چشم و سر و پشت و پناه تواند
نفعه گل‌دسته یزدانی‌اند	فاتحه باب مسلمان‌اند
هست در این منظره ششدری	این دو صفت خصلت پیغمبری
در گذر از آن‌که در این مرز نیست	یاد مکن ز آنچه بدین طرز نیست...

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۸ و ۵۹)

۲-۱-۷- خرد و خردگرایی

توصیه به خرد و خردورزی، به دفعات در متون ایران پیش از اسلام آمده‌است. دین مبین اسلام هم به این فضیلت عنایت داشت و آثار ادبی قرون نخستین اسلامی از جمله شاهنامه‌های منثور و منظوم، اندرزنامه‌ها و مانند آن، مملو از سفارش در این باب است. آذر بادمهر اسپندان، موبد دانای عهد انوشیروان، در اواخر عمر به فرزند خود سفارش می‌کند: «پسرم به تو می‌گویم که در کارهای مردمان، بزرگ‌ترین و بهترین یاری دهنده خرد است، چه اگر خواسته کسی بپراکند و تباه شود، یا چهار پایش بمیرد، خرد بماند» (زهر، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

خرد را ریاست دهد در دماغ	نهد در گل تیره از دل چراغ
دلم را ز شمع خرد برفروز	شب محنتم را پدید آر روز

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۶۲)

هر که او بر خرد بود قادر
نشود خرده‌ای از او صادر
(همان: ۱۸۷)

خرد، شخصیت‌های داستان‌ها را در جاهای حساس راهنمایی می‌کند. مثلاً وقتی همای در شب سرد و برفی ناامید از جلوی کاخ همایون برمی‌گردد، همایون از رفتار خود با همای پشیمان می‌شود و به دنبال او می‌رود. او را پیدا می‌کند. ابتدا می‌خواهد در پای او افتد اما:

خرد برزدش نعره کای بی خرد
خردمندت این از خرد نشمرد
گرش زانک می آزمایی رواست
که در زور و مردانگی تا کجاست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۳۸۴ و ۲۷۷)

(و نیز ر.ک. همان: ۵۹۴، ۵۶۳، ۶۴۲ و ۶۸۷)

۲-۱-۸- خودشناسی و خودسازی

در آموزه‌های دینی ما خودشناسی مقدمه خداشناسی است. از دیدگاه علمای علم کلام و مبانی عرفان و تصوف اسلامی، انسان، عالم صغیر (در بردارنده همه رمز و راز هستی و جهان کبیر، مظهر و مجلای ذات حق، خلیفه الله فی الأرض و گنج امانت الهی) است. از همه مهم تر این که خداوند می فرماید: «هنگامی که آدمی را آفریدم، از روح خودم در آن دمیدم، پس شما [ملائک] به سویش سجده کنید» (۶/۱۵)؛ بنابراین شناخت و حفظ کرامت انسانی از برجسته ترین ضروریات برای چنین انسانی است و خواجه هم نوع آدم را به شناخت ارزش خود فرامی خواند و مقامش را گوش زد می کند:

چو جم نقش بر خوان ز انگشتری
که هستند اسیر تو دیو و پری
تو ماهی و اورنگ شاهی تو راست
تو شاهی و مه تا به ماهی تو راست
ولیکن در این خانه تا زیستی
نکردی تأمل که خود کیستی
چو شاهی در بی نوایی مزن
چو گنجی دم از ازدهایی مزن
برون از دو عالم جهانی طلب
به جز ملک هستی مقامی طلب
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۵۴)

شاعر مقاله سوم روضه الانوار را به فضیلت انسان بر سایر موجودات اختصاص

داده است:

ای به خرد ناظر نه بارگاه
وی به نظر مشرف شش کارگاه...
شمع سرپرده شاهی تویی
گوهر دریای الهی تویی...
هر خلفی را که خلافت دهند
حکم بر اقلیم لطافت دهند

گر بزنی کوس خلافت رواست
معین با تو گفتم این معانی
ز آن‌که در این ملک خلافت تو راست...
حجاب توست در راه تو هستی
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۵ و ۲۶)
اساس شهر بند نفس برکن
چو قدر خود نمی‌دانی، تو دانی
چو خواجه ترک هستی گیر و رستی
ستون چار طاق طبع بفکن
(همان: ۴۷۴)

پس از خودشناسی، نوبت خودسازی است که خواجه‌ی کرمانی سراینده‌ی مثنوی‌های نغز به آن اهتمام جدی داشته‌است:

چه نیکو گفت آن استاد نقاش
اگر در دیده نقشت خوب ناید
که خود، نقاشِ نقش خویشتن باش
سپهر سیمگون کآینه سیماست
رخ از آینه تاییدن نشاید
در او نیک و بدت چون روز پیداست
(همان: ۷۱۱)

۲-۱-۹- زهد و پارسایی

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۳۲/۶).
زهد و پارسایی از مکارم اخلاقی و صفات پسندیده است که بارها کتاب آسمانی و بزرگان دین به آن سفارش کرده‌اند. ملّا محمد مهدی نراقی در جامع السعادات زهد را «عبارت برداشتن دل از دنیا و آستین فشاندن بر آن و اکتفا کردن به قدر ضرورت از برای حفظ بدن» دانسته‌است (نراقی، بی‌تا: ۲۷۵).

در داستان‌های زنجیروار یا به اصطلاح اپیزودیک گل و نوروز دو نوع زهد قابل بررسی است؛ یکی زهد راستین نصیر و دیگری زهد دروغین و ریاکارانه‌ی وزیر محمد نام که به دانش و پارسایی شناخته شده‌است:

برون از ملکت فرمان‌روایی
سنپرده راه زهد و پارسایی
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۱۱)

اما زهد نصیر که خواجه این گونه او را معرفی می‌کند، واقعی است و در رفتارش آشکار است:

چنین گویند کان شیرین شمایل به زهد و نیک نامی بود مایل
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۱۱)

نصیر در خانه نصر عاشق زنش می‌شود. نصر هم زن را به عقد او در می‌آورد. در راه بازگشت به خانه نصیر متوجه موضوع می‌شود و با وجود کابین بستن، متنبه می‌گردد و رفتار و سلوک آن‌ها چون خواهر و برادر می‌گردد.

... دل آرامی که هست آرام جانم زخم گر خواهر خویشش ندانم
اگر تشنه به ترک آب گیرد روا نبود کز استسقا بمیرد
(همان: ۶۰۴)

۲-۱-۱۰- صبر و بردباری

در آیین اسلام، خداوند و رسولش به دفعات در رعایت صبر سفارش فرموده‌اند؛ به اندازه‌ای که صبر در کنار نماز و مانند آن توصیه شده است: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا و صَابِرُوا» (۲۰۰/۳).

در آموز شکرم چو بخشیم گنج صبوریم ده چون فرستیم رنج
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۲۶۸)

درین درد صبر است درمان تو که بر باد شد کفر و ایمان تو
(همان: ۲۹۶)

طریق شوق را صبر است منزل محیط عشق را عقل است ساحل
(همان: ۵۳۷)

مشو در تاب اگر سوزی بیابی که هم روزی جگر سوزی بیابی
گشایش‌ها بسی در بستگی‌ها است نشان تن درستی خستگی‌ها است
(همان: ۷۱۱)

۲-۱-۱۱- عدالت و برابری

خواجو دادگری را مضمونی اخلاقی و انسانی دانسته است. او با استناد به قرآن کریم و الهام از آیه «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (۵۸ / ۴)، رعایت عدالت را اساس ملک می‌داند و آن را به فرمان‌روایان زمان خود یادآوری می‌کند.

دست رعایت ز رعیت مدار	کار رعیت به رعایت برآر
از نفس صور قیامت بترس	وز شب دیجور ندامت بترس
چشمه خورشیدی و ابری کنی	قبله اسلامی و گبری کنی
	(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۳، ۴۵۶ و ۵۲۳)
چو شد بهزاد و بر اورنگ بنشست	ره بیداد بر عالم فرو بست
اساس معدلت بنیاد کرده	به عدل و داد ملک آباد کرده
	(همان: ۵۲۳ و ۴۵۶)

۲-۲- رذایل اخلاقی

معمولاً در برابر هر فضیلت اخلاقی رذیلتی وجود دارد. «اوصاف حمیده حکم وسط دارند و انحراف از آن‌ها به طرف افراط یا تفریط، هر یک که باشد مذموم است و از اخلاق رذیله است» (نراقی، بی تا: ۳۲).

۲-۲-۱- تکبر و خودپرستی

ریشه خودخواهی، غرور و خود بینی، جهل و ناآگاهی از توانایی‌ها و استعدادها، خویش و نداشتن شناخت و آگاهی لازم از خالق است که نخستین بار شیطان مرتکب آن شد. اگر به این نکته توجه شود که انسان موجودی است در خلقت ضعیف: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (النساء، ۲۸)، هرگز دامنش آلوده به خودخواهی نمی‌شود.

فغفور مغرور به اصل و نژاد خود، همای را شایسته پیوند با دخترش نمی‌داند و با غرور می‌گوید:

همای منوشنگ قرطاس کیست؟ که بر مرگ خویشش بیاید گریست

بین دور گردون چه‌ها می‌کند که او قصد پیوند ما می‌کند
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۱۲)

خواجو به انسان‌ها هشدار می‌دهد که چنان‌چه به شوکت و مقامی رسیدند، مغرور نشوند تا به سرنوشت فغفور دچار نگردند زیرا که ساز و سوز دنیا با هم است:

چو دانسی که دوران ندارد ثبات یک امروز و فردا است دور بقات
بود رسم این شاهد دلفروز که گاهی بود ساز و گاهیش سوز
کشیشی در این دیر گردنده نیست که دارنده دیر را بنده نیست
مکن خودپرستی خدا را پرست که هر کو خدا را پرستید رست
(همان: ۴۳۱)

قیصر روم هم به نژاد و قدرت خود مغرور است. نوروز جسد ازدهای سیاه را به کاخ او می‌برد تا با گل ازدواج کند اما چون نوروز خود را سواری از ایران معرفی می‌کند، قیصر عصبانی می‌شود و هر بار مانعی دیگر بر سر راه نوروز می‌گذارد (همان: ۶۱۹، ۶۶۵). نتیجه این‌که می‌توان عمده کوشش‌های عرفانی را تلاش برای رها شدن از زندان خویشتن و بیرون آمدن از پیله خودبینی و خودپرستی دانست. خواجو در مذمت خودبینی می‌گوید:

مباش ای خواجه چون آینه خودبین ولی هر چیز کان بینی ز خود بین
(همان: ۷۱۲)

۲-۲-۲- سرقت و آدم‌ربایی

خواجو در چند جا به این رذیلت اخلاقی؛ یعنی سرقت و به‌ویژه آدم‌ربایی اشاره دارد. از جمله: در داستان همایون در زرینه دز، پری زاد، دختر فغفور چین را در بند می‌بیند؛ از او می‌پرسد: کیست و چگونه گرفتار شده‌است؟ جواب می‌دهد:

مرا زند جادو کمین برگشود و از ایوان خاقان چین در ربود
به مکر و حیل در کمندم فکند به زرینه دز پای بندم فکند
(همان: ۳۳۱)

یا در داستان بهزاد و پری‌زاد- که انواع ردایلی اخلاقی مانند راهزنی و غارت کاروان، عشق ناپاک بازرگان به زن بهزاد و خیانت او به مهمان، ظلم به زن و محبوس کردن او در صندوق و... دیده می‌شود- آدم‌ربایی نیز وجود دارد. بهزاد بعد از به هوش آمدن در صحرا دو فرزند را گریه‌کنان در کنار خود می‌بیند. همراه با فرزندانش بیابان را پشت سر می‌گذارد تا به رودی بزرگ می‌رسد. پسرانش را بر لب رود می‌ربایند و به‌مثابه برده می‌فروشند (خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۲۲).

۲-۲-۳- خیانت

دو ماجرا در داستان گل و نوروز، حکایت از خیانت دارند. یکی در داستان بهزاد و پری‌زاد است که باد نقاب زن بهزاد را بر می‌دارد، بازرگان او را می‌بیند، حيله‌ای به کار می‌بندد و با فریب دادن بهزاد و بی‌هوش کردن او زنش را با خود می‌برد و به مهمان خود خیانت می‌کند:

بدان منزل که ساکن شد پریزاد	صبا ناگه ز رویش پرده بگشاد
برافتاد از قمر شبگون نقابش	پدید آمد رخ چون آفتابش
ز تاریکی برآمد چشمه نور	برو افتاد چشم خواجه از دور
دلش در بر به جوش آمد ز سودا	فتادش آتش دل در سویدا

(همان: ۵۲۱)

مورد دیگر داستان محمد وزیر است. در این داستان نیز وزیر صاحب زن و فرزند است اما عاشق غلامی می‌شود و به زن خود خیانت می‌کند:

چو دستور جهان آن سرو را دید	چو بید از باد نیسانی بلرزید
برفت از آتش عشق آبرویش	پراز خم شد بدن مانند مویش

(همان: ۵۱۰)

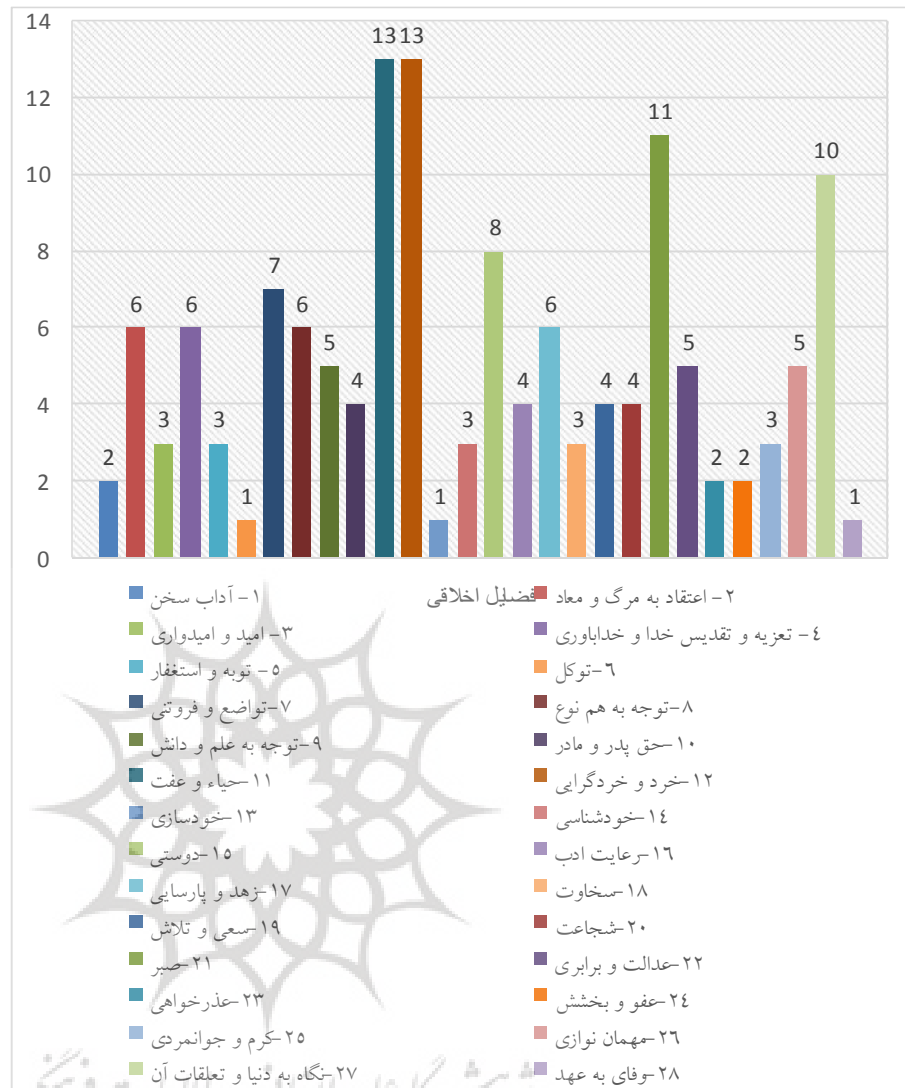
۲-۲-۴- راهزنی و چپاول

در حکایت بهزاد و پری‌زاد، آنان در راه بازگشت به وطن گرفتار راهزنان می‌شوند و با ترفند، خود و فرزندانشان را نجات می‌دهند.

گروهی راهزن با تیر و شمشیر بر ایشان حمله آوردند چون شیر
 بکشتند آن که با شه بود و با ماه ببردند آن چه با مه بود و با شاه
 (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۲۰ و ۶۰۱)

جدول (۱) بسامد به کارگیری فضایل اخلاقی در آثار بزمی خواجوی کرمانی (همای و همایون و گل و نوروز)

ردیف	فضیلت اخلاقی	میزان به کارگیری	ردیف	فضیلت اخلاقی	میزان به کارگیری
۱	آداب سخن	۲	۱۵	دوستی	۸
۲	اعتقاد به مرگ و معاد	۶	۱۶	رعایت ادب	۴
۳	امید و امیدواری	۳	۱۷	زهد و پارسایی	۶
۴	تعزیه و تقدیس خدا و خدا باوری	۶	۱۸	سخاوت	۳
۵	توبه و استغفار	۳	۱۹	سعی و تلاش	۴
۶	توکل	۱	۲۰	شجاعت	۴
۷	تواضع و فروتنی	۷	۲۱	صبر	۱۱
۸	نوع دوستی	۶	۲۲	عدالت و برابری	۵
۹	توجه به علم و دانش	۵	۲۳	عذرخواهی	۲
۱۰	رعایت حق پدر و مادر	۴	۲۴	عفو و بخشش	۲
۱۱	حیاء و عفت	۱۳	۲۵	کرم و جوانمردی	۳
۱۲	خرد و خردگرایی	۱۳	۲۶	مهمان نوازی	۵
۱۳	خودسازی	۱	۲۷	نگاه به دنیا و تعلقات آن	۱۰
۱۴	خودشناسی	۳	۲۸	وفای به عهد	۱

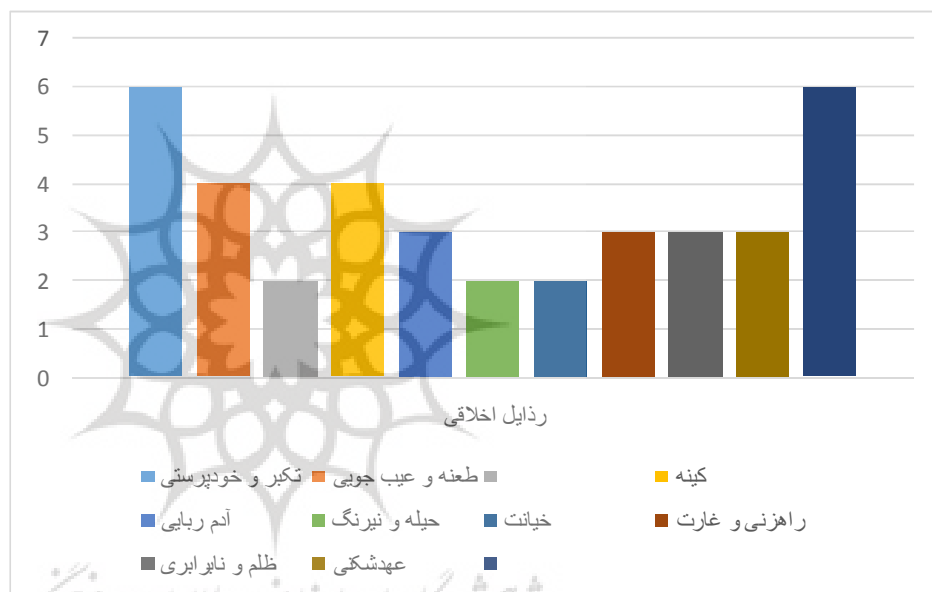


نمودار (۱) بسامد به‌کارگیری فضایل اخلاقی در آثار بزمی خواجه‌جوی کرمانی (همای و همایون

و گل و نوروز) (به ترتیب جدول)

جدول (۲) بسامد به کارگیری ردایب اخلاقی در آثار بزمی خواجوی کرمانی (همای و همایون و گل و نوروز)

ردیف	ردایب اخلاقی	میزان به کارگیری	ردیف	ردیبت اخلاقی	میزان به کارگیری
۱	تکبر و خودپرستی	۶	۷	خیانت	۲
۲	طعنه و عیب جویی	۴	۸	راهزنی و غارت	۳
۳	طمع ورزی	۲	۹	ظلم و نابرابری	۳
۴	کینه جویی	۴	۱۰	عهدشکنی	۳
۵	سرق و آدم ربایی	۳	۱۱	دروغ	۶
۶	حیله و نیرنگ	۲			



نمودار (۲) بسامد به کارگیری ردایب اخلاقی در آثار بزمی خواجوی کرمانی (همای و همایون و

گل و نوروز) (به ترتیب جدول)

نتیجه

با این که حوزه گسترده ادبیات با اخلاق و محدودیت‌ها و بایدها و نبایدهای آن، چندان وفاق و سازگاری ندارد اما اصولی مانند تعهد اخلاقی، رسالت ادبی و خوشایندی آثار تقریباً در بیش‌تر آثار ادبی فارسی محسوس و چشم‌گیرند. در این میان خواجه‌ی کرمانی با تعدد و تنوع آثار تلاش کرده‌است بین مضامین اخلاقی و دینی از یک سو و التزام به اقناع ذوق و تخیل مخاطب از سوی دیگر، پیوندی جدی و گسترده ایجاد کند. او در کنار ارائه فرم زیبا، شکل و ساختار مناسب و بهره‌گیری از تصاویر ناب و موسیقی نغز و لطیف، با زبانی هنری و با ظرافت و حساسیت، جنبه‌های پندآموزی و تعلیمی را به‌ویژه در منظومه‌های رزمی، بزمی و تعلیمی لحاظ کرده‌است و بسیاری از فضایل و رذایل اخلاقی را ضمن بیان داستان عنوان کرده‌است، به‌گونه‌ای که با مطالعه دقیق و انتقادی آثارش، او را شاعری ملتزم به اصول و مبانی دینی و پای بند به موازین و آموزه‌های اخلاقی می‌شناسیم.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آذربایجانی، مسعود و دیلمی، احمد. (۱۳۸۵). اخلاق اسلامی. تهران: دفتر نشر معارف اسلامی.
- ۳- ابراهیم زاده، عیسی. (۱۳۹۲). فلسفه تربیت. تهران: دانشگاه پیام نور.
- ۴- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۱). دیوان. تصحیح محمد قدسی و به کوشش حسن ذوالفقاری و ابوالفضل علی محمدی. تهران: چشمه.
- ۵- حسینی دشتی، سید مصطفی. (۱۳۷۹). معارف و معاریف (دایره المعارف جامع اسلامی). تهران: آرایه.
- ۶- خواجه‌ی کرمانی، کمال‌الدین محمود. (۱۳۳۶). دیوان اشعار. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: چاپ‌خانه حیدری.

- ۷- ----- (۱۳۷۰). **خمسه خواجه کرمانی**. تصحیح سعید نیاز کرمانی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- ۸- رضازاده شفق، صادق. (۱۳۵۲). **تاریخ ادبیات ایران**. تهران: دانشگاه پهلوی.
- ۹- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۸۸). **طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک پژوهش های ادبی**. ش. ۲۴، دوره ۶، ۱۰۶-۸۸.
- ۱۰- زهر، آز، سی. (۱۳۷۷). **تعالیم مغان**. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- ۱۱- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۹). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: فردوس.
- ۱۲- طغیانی، اسحاق و حاتمی، حافظ. (۱۳۹۰). **رابطه ادبیات و اخلاق با رویکردی به آثار نظامی گنجهای پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم**. ش. ۸، ۸۲-۶۴.
- ۱۳- غزالی، محمد. (۱۳۱۹). **کیمیای سعادت**. تصحیح احمد آرام. تهران: نشر کتابخانه مرکزی.
- ۱۴- فرصت شیرازی، محمد نصیر. (۱۳۷۷). **آثار عجم**. تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۹۰). **اصول کافی**. ترجمه و توضیح حسین استاد ولی. تهران: دارالثقلین.
- ۱۶- نراقی، مهدی ابن ابی ذر. (بی تا). **جامع السعادات**. ترجمه جلال الدین مجتبی. تهران: حکمت.
- ۱۷- نصیرالدین طوسی، خواجه محمد بن محمد. (۱۳۵۶). **اخلاق ناصری**. تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.
- ۱۸- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۷). **مخزن الاسرار**. سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- ۱۹- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۰۵). **تذکره ریاض العارفین**. بی جا: کتاب فروشی وصال.